

## سکینه خرم دل

مدیر مجتمع آموزشی و  
پرورشی شهری ام‌البین (س)

# مغزها پرنشود چون انبار!

نبودی  
بینی» را  
نشینده باشد.  
به

مدرسه برگشتم. وارد دفتر که شدم دبیران حضور داشتند. مثل همیشه بحث نمره بود و صحبت سر دانش‌آموزان کم‌کار از شنیدن این بحث تکراری که بعضی‌ها هنوز با اشتیاق در موردش صحبت می‌کردند احساس کسالت می‌کردم. همکاری می‌گفت: «دانش‌آموز برای من فقط کافی است درس بخواند، دیگر هیچ اهمیتی ندارد که چطور فکر می‌کند؟ چکار می‌کند؟» شنیدن این جمله خاطره آن روز را برایم تلخ‌تر کرد، به این دلیل که به خوبی می‌شد درک کرد که بیگانگی ارزشی جوانان ما محصول چنین اندیشه‌هایی است.

ظاهراً ما به عنوان متولیان فرهنگی‌ترین نهاد جامعه یک جای کار را درست انجام نداده‌ایم. درصد قبولی، تنها معیار ارزیابی بخشی از فعالیت‌های مدرسه است نه تمام آن! اما این صفر و بیست آن قدر ما را به خود مشغول کرده که بقیه اهداف آموزش و پرورش را تحت‌الشعاع قرار داده است. به راستی انتقال ارزش‌ها و هویت‌بخشی را کجای کارمان قرار داده‌ایم؟

وقتی سند تحول راهبردی آموزش و پرورش را نگاه می‌کردم، اولین هدف آن تربیت انسانی بود معتقد به اسلام، اسلام دینی است برخاسته از فطرت انسان و هر چه در آن بگردیم نکته‌ای ندارد که با سعادت، جوانی، نشاط، عقل و فطرت انسان تضاد داشته باشد. پس چطور می‌شود که ما با این اسوه‌های

انتظار پشت در اتاق رئیس اداره بعضی مواقع خیلی هم بد نیست، انتظار آن روز باعث شد که با نگاهی به در و دیوار اتاق مسئول دفتر مدیر اداره، نوشته‌های روی آن‌ها را مرور

کنم، جمله‌ای حواسم را به خودش جلب کرد: آن قدر دلچسب بود که چندبار آن را از رو خواندم «شهیدا را به خاک نسپاریم، به یاد بسپاریم». از تکرارش در ذهنم احساس وجد می‌کردم و از معنی بلند آن لذت می‌بردم.

یاد روزی افتادم که برای تهیه یادمان مجتمع به یکی از مراکز فروش رفته بودم، زمانی که قرار بود متصدی مغازه که جوانی تقریباً ۲۰ ساله و شاید هم کمتر می‌نمود، برگه خرید را به من تحویل دهد، پرسید: خانم فاکتور را به نام کی بنویسم؟ گفتم: دبیرستان شهید جهان آرا. نگاهش را تکانی داد و نوشت دبیرستان شهید... دوباره پرسید شهید چی؟ گفتم جهان آرا. بعد با تعجب پرسیدم شهید جهان آرا را نمی‌شناسی؟! با بی‌تفاوتی شانه‌ای تکان داد و گفت نه خانم! احساس بدی داشتم از

این که چطور می‌شود نام شهید جهان آرا با آن شعر معر و ف ممد





دکتر محمدرضا سرکار آرائی

# هنر خوب رهبری کردن

مروری بر اندیشه‌های کونوسوکه ماتسوشیتا، مدیر و کارآفرین برجسته ژاپنی  
 - نویسنده: کاتسوهیکو اگوچی  
 - مترجمان: مرتضی مجدفر، وحیدرضا نعیمی  
 - چاپ اول، ۱۳۹۰، ۱۵۲ صفحه، چهار هزار تومان  
 - ناشر: پیشگامان پژوهش مدار (۱۷/۴۵۲۴۸۳۳ - ۰۲۱)

## اشاره

**دکتر محمدرضا سرکار آرائی**، در سال‌های نخستین راه‌اندازی مجله رشد مدیریت مدرسه، عضو شورای سردبیری آن بود. او که آن زمان مشاور مرحوم علاقه‌مندان، رئیس فقید سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی بود، دانشیار دانشگاه علامه طباطبائی است و اکنون در دانشگاه سی‌جو شهر ناگویای ژاپن به تدریس و پژوهش در حوزه مطالعات تطبیقی آموزش و به ویژه «درس پژوهی» اشتغال دارد و هم‌زمان مدیر بخش تحقیقات آموزش متوسطه دانشگاه است. سه سال پیش به همت دکتر سرکار آرائی، کاتسوهیکو اگوچی، نماینده فعلی مجلس مؤسسان ژاپن و رئیس مرکز ترویج اندیشه‌های مدیریتی کونوسوکه ماتسوشیتا، مدیر و بنیان‌گذار کارخانجات پاناسونیک و ناسیونال ژاپن، به ایران آمد و درباره شیوه‌های مدیریتی این مدیر بزرگ ژاپنی، چند کارگاه آموزشی برگزار کرد. در حاشیه کارگاه، اگوچی با هماهنگی دکتر سرکار آرائی، نسخه‌ای از کتاب خود با عنوان *The Art of Good Leadership* (هنر خوب رهبری کردن) را در اختیار مرتضی مجدفر و وحیدرضا نعیمی قرار داد که اکنون پس از ترجمه در اختیار خوانندگان ایرانی،

ایمان که مظهر اسلام اند بیگانه‌ایم.

در هر حال به نظر می‌رسد که ما نتوانسته‌ایم به خوبی نسل جدیدمان را با اسلام آشنا کنیم و گاهی آن‌چنان با دین سلیقه‌ای برخورد کرده‌ایم که به عالم بی‌عمل تبدیل شده‌ایم، آن وقت است که دیگر هیچ کس حوصله سخنرانی‌هایمان را ندارد. در کجای دنیا انسان دوستی، وفاداری، صداقت، احترام و صدها صفت ارزنده انسانی که شهدای ما نمونه بارز آن‌اند و کتاب آسمانی‌مان سرشار از آن، ارزش نیست اگر ما اسلام را آن‌طور که هست به نسل جوانمان بشناسانیم، می‌توانیم آن‌ها را مجهز به سلاحی کنیم که سپر هر نوع تهاجمی باشد.

اما آن قدر در بحث مسائل پرورشی به انجام کار صوری و به اصطلاح فرمالیته خو گرفته‌ایم که تهیه فیلم و کلیپ برای کارهایی که اصلاً انجام نداده‌ایم، استفاده از عکس‌های سال‌های گذشته و تهیه کلیپ‌های پرطمطراق دچار عذاب وجدانمان نمی‌کند که هیچ، تازه به لطف آشنایی اندک با رایانه و نرم‌سازی بهتر، معاون و مربی پرورشی نمونه می‌شویم، آن وقت همه جا می‌توانیم از افتخاراتمان صحبت کنیم و از این که اداره ما را به این عنوان می‌شناسد، سرخوش باشیم، آن چه دغدغه نوشتن این متن شده است پیدا کردن مقصر نیست بلکه شناخت درد است؛ دردی ناشی از باور رسالت‌مان به عنوان دست‌اندرکاران آموزش و پرورش نسل جدید است و به نظر می‌رسد که باید عینک ارزشیابی‌هایمان را تغییر دهیم و ملاک فعالیت‌های پرورشی را بازخورد رفتار دانش‌آموزان کنیم. آن وقت می‌توان امیدوار بود گام‌های صوریمان به گام‌های عملی تبدیل شود. اقدام توزیع دفترچه‌های رایگان از سوی ساکنان این روزهای آموزش و پرورش آقای **حاجی بابایی** که خیلی هم به چشم نیامد، بهترین نمونه انجام یک اقدام عملی در این راه است. آن چه این اقدام را شایسته تقدیر می‌کند قضیه رایگان بودن دفاتر نیست بلکه تلاشی است که با توزیع دفترچه‌های بسیار زیبا که نشانگر هویت ایرانی و اسلامی کشور عزیزمان است در جهت پررنگ شدن این هویت که به نظر می‌رسد در بین انواع لوازم التحریر منقش به شخصیت‌های کارتونی بیگانه گم شده، صورت گرفته است.

اقدام عملی دیگر در این زمینه برگزاری اردوی راهیان نور است. مدرسه‌ای مجازی که رسالت فراموش شده‌مان را به یادمان می‌آورد، پس بهتر است تنها نگران عقب‌افتادگی درسی دانش‌آموز نباشیم، بلکه نگران عقب‌افتادگی خودمان از کاروان تربیت باشیم. اگر دانش‌آموزی از درسی افتاد نظام ارزشیابی به ما این اجازه را می‌دهد که امتحان را تکرار کنیم، اما آیا از علم بدون اخلاق هم می‌توانیم امتحان بگیریم. قبولی‌اش را کجا ثبت می‌کنیم؟ اصلاً اگر روزی این امتحان برگزار شود ما نیز جزو قبول شدگانیم! پس بیایید تربیت این کلید مفقوده آموزش و پرورش را، جدی بگیریم؛ چرا که به قول شاعر سفر کرده مدیریت‌دان **مجتبی کاشانی** مغزها پر نشود چون انبار!